

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد مرحوم آقای خوئی در بحث اصل مثبت چون مطالب تازه ای را نسبتاً مطرح فرمودند سعی کردند در بحث از راه دیگری وارد بشوند تقریباً، حالا با حذف یک مقدار مختصری عبارات ایشان را می خوانیم، یکی از مطالبی که ایشان زیاد تکرار کردند نه این که یک بار، این که اجمال در واقعیات به حسب مقام ثبوت غیر معقول است و لذا دلیلی که می آید می گوید اماره مثلاً حجت است یا باید تصویر اطلاق بکنیم که مطلق است، شامل عالم و جاهل می شود یا تصویر مقید به عالم یا مقید به جاهل، در مقام ثبوت نمی شود مهمل بشود، این یک مطلبی است که ایشان کراراً فرمودند، ما هم کراراً عرض کردیم در اعتباریات اجمال معقول است، چرا غیر معقول باشد؟ چون در اعتباریات به نحوه اعتبار بر می گردد، همچنان که ایشان می فرماید اطلاق هست اجمال هم هست اجمال هم هست، ممکن است به نحو اجمال باشد، اصولاً دیروز عرض کردیم در واقعیات مطلب این طور است مثلاً اگر گفت زید به منزل ما آمد قاعدتاً زید در یک ساعت معین آمده، اجمال در او معین ندارد، یک ساعت معین، یک دقیقه معین، حتی با یک لباس معین، با یک مرکب، وقتی گفت آمد این طوری است، واقعیات که جای اجمال و اجمال ندارد اما اگر گفت زید را در منزل مهمان بکن، ممکن است اطلاق داشته باشد در هر ساعت، ممکن است اجمال داشته باشد یعنی هدفش این بوده که روشن، گاهی هم خود طرف می گوید، می گوید کلام مجمل است، روشن بکنید، می گوید نه همین طور که گفتم، به همین مقدار اجمال هم معقول است، اطلاق هم معقول است، اجمال هم که اصل نکته باشد معقول است و این اصلاً متعارف هم هست مثلاً در آن چه که امروز به عنوان شعارهای سیاسی یک نظام مطرح می شود مثلاً استقلال، آزادی، مراد از آزادی اطلاقی ندارد، تقییدی هم ندارد، اجمال دارد، اجمالاً آزادی، حالا این که آزادی مثلاً فلان، آزادی لباس، این حرف ها توش خوابیده نیست، قانون اساسی هم اجمال دارد، اصلاً بنایشان در قانون اساسی بر اجمال است، تمسک به اطلاقش نمی کنند، پس این که ایشان می فرماید اجمال به حسب مقام الثبوت غیر معقول، نه در انشائیات به

حسب چون ثبوتش با اثباتش یکی است، این که ایشان می فرماید به حسب مقام اثبات محدود است به حسب مقام ثبوت معقول نیست، انشائیات و اعتباریات مقام ثبوت ندارند، همانی که اعتبار کرده، نحوه اعتبار است، گاهی نحوه اعتبارش جوری است که از آن اطلاق در می آید و گاهی اجمال است مثل قوانین اساسی، گاهی هم اجمال است مثل همین شعارها، استقلال آزادی و اینها، این ها حالت اجمال دارند.

علی ای حال بعد ایشان این مطلب را فرمودند که

فدلیل الحجیة فی مقام الاثبات و إن لم یکن مقیدا بالجهل، إلا أن الحجیة مقیده به بحسب اللبّ و مقام الثبوت

نه در آن جا هم تقييد ندارد، اصولا بحث حجیت به این معنایی که ایشان تصویر فرمودند این معنا نیست، ما ان شا الله عرض می کنیم مراد از معنای حجیت تعامل انسان با واقع است، اصلا نظر به این ندارد، تقييد و اطلاق اصلا، بحث این است که انسان در زندگی خودش همیشه سعی می کند به واقع برسد، تعامل با واقع، برای تعامل و رسیدن به واقع راه هایی را طبیعتا انسان طی می کند، در زندگی بشر هست، این که فرض کنید به قاضی مراجعه می کند برای رسیدن به واقع است، خب اگر اختلافی پیدا کرد به یک فرد عامی مراجعه نمی کند چون می گوید از این راه نمی رسد، اگر مریض شد به دکتر مراجعه می کند برای رسیدن به واقع، این صحبت این است، اصلا صحبت اجمال و اجمال نیست، این یک راهی است که بشر برای رسیدن به واقع، ان شا الله عرض می کنم اصولا بشر این جوری است که راهی برای رسیدن به واقع، آن وقت گاهی اوقات دیگه رسیدن به واقع نیست یعنی می داند به واقع نرسیده، این جا جای اصول عملیه است، مراد مرحوم نائینی، درست است، مطلب مرحوم نائینی درست است، از این جهت یعنی چون اصولا دو فضای مختلف است آقای خوئی می گویند نه آن یکی هم مقید به جهل است، نه آن دنبال جهل و علم نیست اصلا، نکته اش توش ندارد، اصلا دنبال این بحث نیست، آن به دنبال رسیدن به واقع است.

آن وقت گاهی اوقات، خیلی از موارد انسان یقین دارد به واقع نرسیده است، این یقین دارد به واقع نمی رسد اسمش جهل است، در این جا می آید در فرض جهل چیزی را قرار می دهد، این اسمش اصول عملیه است، این اصول عملی نکته اش این است یعنی اصول عملی فرض می کند عدم وصول به واقع را اما در باب امارات این فرض را نمی کند که من حالا بعد توضیحش را عرض می کنم.

مضافا إلى أنه في مقام الإثبات أيضا مقيد بالجهل في لسان بعض الأدلة؛ كقوله تعالى: (فَسأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)

این إن كنتم لا تعلمون را ایشان اهل الذکر دارد

فقد استدل به على حجية الخبر تارة،

تمسك شده، در بحث حجیت خبر سوال شرط نیست، و لذا باید فاسئلوا را الغا بکنیم، اگر اهل ذکر مراد، مضافا به این که کسی که خبر دارد به او اهل ذکر نمی گویند، مثلا کسی از صحن آمده گفت من آمدم در بسته بود به این می گوئیم اهل ذکر است؟ خیلی بعید است

و على حجية فتوى المفتى أخرى

برگردد به حجیت فتوای مفتی

و كلاهما من الامارات چه خبر باشد

و قيد بعدم العلم بالواقع

لكن عرض کردیم تعجب است از مرحوم آقای خوئی، دو تا احتمال دادند که هر دوش خلاف است، یک احتمالی که اهل سنت دادند که مراد از اهل ذکر یعنی اهل تورات یعنی شما به یهودیان و علمای یهود مثل اهل کتاب و علمای مسیحی مراجعه بکنید از آن ها سوال بکنید، اگر شما تورات بلد نیستید از علمای تورات سوال بکنید آن ها می گویند که راجع به پیغمبر، نکته اش هم این است که فاسئلوا نکته اش این است که چون عادتاً خبر ما ها عبری بلد نیستیم، می گوید شما عبری بلد نیستید تورات بلد نیستید به اهل تورات مراجعه بکنید اوصاف پیغمبر در آن جا آمده، این یک

دو: به اهل تورات مراجعه بکنید، به اهل کتاب مراجعه بکنید ببینید انبیای سابقین هم مثل شما بشر بودند، چون آیه در سیاق آیاتی است که این چرا بشر است و فلان، خب سوال بکنید شما بلد نیستید بروید از این آقایان علمای یهود، علمای مسیحی، اهل کتاب سوال بکنید که انبیای سابق هم بشر بودند، حضرت موسی بشر بود، حضرت عیسی بشر بود، مثل همین بشر عادی، فاسئلوا اهل الذکر إن کنتم، این آن تفسیری است که حضرات اهل سنت نوشتند.

در روایات ما هم که زیاد است، روایات صحیحه و غیر صحیحه که مراد از اهل ذکر در این آیه خصوص ائمه علیهم السلام هستند و این برای این که حقیقت نبوت رسول الله پیدا بشود یکی از راه های خوب، وجود خود ائمه است، این ها مذهب رسول الله هستند مثل و کفی بالله شهیدا، قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده امّ الکتاب، که تفسیر به امیرالمومنین شده، در روایات ما زیاد آمده که فاسئلوا اهل الذکر یعنی ائمه علیهم السلام.

یکی از مشکلاتی که هست نمی دانیم این جا هم بگوییم، آقای خوئی قدس الله نفسه گاهی بعضی مطالب را طرح می کنند که آدم تعجب می کند که مثلاً با آن چه که در روایات فراوان ما وارد شده مناسب نیست.

علی ای حال ایشان دو تا احتمال دادند لکن آنی که الان بیشتر مطرح است هر دو احتمال خلاف ظاهر است، یکی این که گفتند با قرینه سیاق مراد احتمال اول است که علمای یهود و نصاری باشد، در روایات اهل بیت هم زیاد تصریح شده که اگر می خواهید حقیقت نبوت را بفهمید به امیرالمومنین رجوع بکنید، مراد از اهل ذکر امیرالمومنین است، امام مجتبی است، ائمه علیهم الصلوٰه و السلام است و نه مربوط به خبر است و نه مربوط به فتوی، مربوط به هیچ کدام نیست که ایشان فرمودند.

علی ای حال و إن کنتم لا تعلمون یعنی اگر علم دارید و در این جا مراد هم علم واقعی است، اگر می خواهید علمی چون علم مشکک است دیگه، کرارا عرض کردیم آن علم درست و حسابی و قوی به حقیقت نبوت پیدا بکنید، به امیرالمومنین نگاه بکنید. با نگاه به صحابه و نگاه به عمر و ابوبکر به آن حقیقت نبوت برایتان روشن نمی شود، آن حقیقت رسالت و حقیقت قرآن با سوال و، ظاهر آیه که این است، ظاهر آیه که با حرف اهل سنت است یعنی قیاس، سیاق آیه لکن در روایات اهل بیت تاکید شده، البته در بعضی جاهایش

سوال شده، ما باید سوال بکنیم؟ فرمودند بله، گفت اهل ذکر شما هستید؟ گفت بله، باید سوال بکنیم؟ بله، شما هم در همه جا جواب می دهید؟ فرمود نه، ذاک إلینا إن شئنا أجبنا و إن شئنا امسکنا، روایات زیادی دارد و اسانید معتبر هم دارد، نه این که حالا مثلا از این سند غلات و از این جور چیز ها توش باشد، یک بابی است اصلا خودش که روایاتی که در ذیل آیه مبارکه آمده و نسبتا فراوان است.

علیا ی حال این مطلب مرحوم نائینی را ایشان اشکال فرمودند، مرحوم نائینی فرق اول بین امارات و اصول را در این که در اصول موضوع جهل اخذ شده و در امارات اخذ نشده لکن موردش جهل است، آقای خوئی فرمودند در امارات هم موضوعش جهل است، خب حالا این مطلب ایشان.

و ذکر صاحب الکفایة (ره) وجها آخر، و هو أن الأدلة الدالة على اعتبار الامارات تدلّ علی حجيتها بالنسبة إلی مدلولها المطابق و مدلولها الالتزامی

مدلول مطابقی

فلا قصور من ناحية المقتضى فی باب الامارات، بخلاف الاستصحاب؛ فان مورد التعبد فيه هو المتيقن الذی شک فی بقاءه

متیقینی که شک در بقاء شده، البته عرض کردم خوب دقت بکنید حالا کفایه یا غیر کفایه، گاهی اوقات این کتب معروف هم کلام را دقیقا با آن مصطلح علمی نمی آورند، ببینید بقای متیقن یک چیز است و بقای یقین چیز دیگری است، ایشان می فرماید المتیقن الذی شک فی بقاءه، حالا من در کفایه یادم نمی آید، در غیر کفایه این تعابیر هست، گاهی تعبیر به بقای متیقن کردند و گاهی تعبیر به بقای یقین کردند، عرض کردیم آنی که ما حس می کنیم، خود کفایه هم حالا من دقیقا چون خیلی وقت است مراجعه نکردم، فکر می کنم در این که تعمیم می خواهد بدهد لا تنقض را، ایشان می گوید به خاطر صفت یقین، ظاهرا ایشان خود یقین را نگاه می کند نه متیقن را، علی ای حال مورد تعبد در باب استصحاب یقین است تعبدا، بقای یقین توسعه الیقین بقاء، ایشان خوب بود این طور می فرمود

و ليس هذا إلا الملزوم دون لازمه، فلا يشملہ دليل الاستصحاب

بعد ایشان آن مثال معروف را می زند که اگر کسی زیر لحافی خواب بود و کسی با شمشیر او را دو نیمه کرد، می دانیم قبلاً هم زنده بوده، اگر شک کردیم که آیا آن را کشته یا نه گفتند با استصحاب بقای حیات این کار را بکنیم، ایشان می گوید استصحاب بقای حیات لا يمكن إثبات القتل؛

نمی گوید قتل شده، می گوید این شخص فقط زنده بوده اما این که در حال زنده بودن دو نیمه شده این نه

لان مورد التعبد الاستصحابی هو المتیقن الذی شک فی بقاءه و هو الحیاة دون القتل

حالا این هم یک مثال که لوازمش حجت نیست

بعد می گوید اگر بخواهیم آثار را بار بکنیم به نحو قیاس مساوات است، از باب اثر الاثر اثر، بعد هم اشکال می کند آقای خوئی، در کفایه هم دارد، حالا چون دیگه مطلب خاصی ندارد و اصولاً قیاس مساوات فی نفسه روشن نیست، حالا به هر حال این طور نوشتند آقایان مراجعه بکنند، آن قسمت هاش را نمی خواهد بخوانیم یعنی واضح است، مطلب خاصی نیست

این مطلب کفایه را هم ایشان قبول نمی کند

و فيه أن عدم دلالة أدلة الاستصحاب على التعبد بالآثار الشرعية المترتبة على اللوازم العقلية أو العادية - وإن كان مسلماً - إلا أن دلالة أدلة حجية الخبر على حجيته حتى بالنسبة إلى اللازم غير مسلم

نسبت به استصحاب قبول می کنیم، نسبت به خبر شما می گویید این طور نیست، مدلول التزامیش را هم نائینی قبول نمی کند، ایشان می گوید در باب خبر قبول نیست.

لأن الأدلة تدل على حجية الخبر و الخبر و الحكاية من العناوين القصدية

خبر و حکایت جز عناوین قصديه هستند

فلا يكون الاخبار عن الشيء إخباراً عن لازمه

اخبار از لازم نیست

إِذَا كَانَ الْلازِمُ لَازِمًا بِالْمَعْنَى الْأَخْصِ، وَهُوَ الَّذِي لَا يَنْفَكُ تَصَوُّرُهُ عَنْ تَصَوُّرِ الْمَلْزُومِ

بعد دیگه راجع به این مطلب، مطلبی فرمودند و این را می فرمایند جز عناوین قصیده است، هنوز من مراد آقای خوئی را نفهمیدم، این که خبر جزء عناوین قصیده، لازم خبر مثلاً اگر گفت الان ساعت مثلاً نه و نیم است یعنی مثلاً دو ساعت از آفتاب گذشته من باب مثال می خواهم عرض بکنم، این را باید طرف قصد بکند؟ اگر یک چیزی را گفت باید قصد لازمش هم بکند؟ اگر گفت زید خانه من آمده این معنایش این است که مثلاً بچه های زید یتیم نیستند، این که خانه من آمده دیگه یتیم نیست، پدرشان هست دیگه خب، این که می گوید آمد باید این قصد بکند این معنا را؟ نفهمیدیم، ما که نفهمیدیم، حالا چون دیگه نمی خواهم کلامشان را کامل بخوانم، بعد ایشان یک مثال می زند:

و لَذَا ذَكَرْنَا فِي مُحَلِّهِ وَفَاقًا لِلْفُقَهَاءِ: أَنَّ الْاِخْبَارَ عَنْ شَيْءٍ يَسْتَلْزِمُ تَكْذِيبَ النَّبِيِّ أَوْ الْإِمَامِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) لَا يَكُونُ كُفْرًا، إِلَّا مَعَ التَّفَاتِ الْمَخْبِرِ بِالْمَلَاذِمَةِ

خیلی تعجب از ایشان است چون آن جا بحث کفر و ترتیب آثار است، ممکن است ما بگوییم تا احراز کفر واقعی نشود ترتیب آثار نمی شود، چه ربطی به خبر دارد من نمی فهمم، این یک بحثی راجع به ترتیب آثار است، یک بحثی دارند که اگر کسی انکار ضروری کرد خود انکار ضروری کفر است یا با التفات به ملازمه اش، بدانند این ضروری دین است و اگر ضروری را انکار کرد آن جا عده ای گفتند انکار ضروری خودش کفر است، در عروه هم دارد، دلیلش هم نوشتند، عده ای هم گفتند نه، انکار ضروری بنفسه کفر نیست، با توجه به ملازمه کفر است، آن ربطی به بحث ندارد، ما که نفهمیدیم، تا حالا نمی فهمیدیم که خبر یعنی ملازمات خبر جز عناوین قصیده هست، بله یک بحث دیگری است و آن اصل دلالت یعنی اصل دلالت، آیا دلالت وضعیه تابع قصد است یا نه؟ شاید ایشان با آن خلط فرمودند، ایشان هم قائل است که تابع قصد است.

آیت الله مددی: قصد بکنم به نفع من، می گویم زید ساعت ده خانه من است، الان که آمدم زید خانه من بود، خب نتیجتا اگر زید خانه من بود بچه هایش یتیم نیستند، من قصد هم نکردم این مطلب را، خب نکند، چه اثر دارد؟

پرسش: در آن جا که انکار ضروری می کند؟

آیت الله مددی: آن بحث ترتیب آثار کفر است چون آن جا بنایشان این است که باید یک مطلبی بگوید که کاملا واضح باشد، مجمل باشد

پرسش: این را قهرا به گردن طرف نمی توانیم بیندازیم

آیت الله مددی: خب میگم، به خاطر آن جریان است یعنی نکته دیگری است چون این جا خبر به عنوان خبر صرف و طریق الی الواقع نیست، این جا خبر به عنوان اعتقاد شخص و به عنوان حکم به کفر است اما شما اگر خبری گفتید، گفتید این آقا بعد به شما مثلا می گوید این آقا ساعت ده منزل ما بود، می گوید عجب! چون یک عده ای می گفتند مثلا از دیروز صبح رفته مثلا فرض کنید کرمانشاه، حالا که می گوید ده خانه شما بود معلوم می شود آن خبر دروغ است، کرمانشاه نرفت، می گوید من اصلا توجه به این نداشتم که این کرمانشاه رفته، آن نمی خواهد توجه داشته باشد، من نفهمیدم که خبر از عناوین قصیده است، می گویم یک بحث دیگری است آن بحث اصل دلالت است یعنی اگر من گفتم هوا روشن است باید قصد داشته باشم، اگر بی قصد، حالا در باز شد گفت هوا روشن است، می گویند این دلالت نمی کند، این بحث دیگری است، آن چه دلالت وضعیه تابع قصد است یا نه آن یک بحث است، این که اگر خبر آمد شما باید قصد لوازمش را بکنید و إلا اگر قصد لوازم نکردی این لوازم ثابت نمی شود، این که نفرمودند.

پرسش: غیر بیّن باشد

آیت الله مددی: حتی غیر بیّن

کسی آمد به شما گفت عجب، ایشان گفت الان منزل ما بود پس این مشهور است که از دیشب به کرمانشاه رفته و هنوز هم کرمانشاه است، حالا آن اصل در ذهنش، گفت در ذهنم نبود، اصلاً قصد چنین وعده ای نکردم، من بگویم خانه من آمد یعنی کرمانشاه نیست،

اصلاً این معنا در ذهنم نبود، نمی خواهد در ذهن آن باشد، این لازمه خود خبر است

پرسش: استاد این قانون نیست که شما می فرمایید در قانون باید ابراز باشد؟

آیت الله مددی: ایشان بحث خبر را دارد

پرسش: خبر که قانون است

آیت الله مددی: آن که انشاء است که

من نفهمیدم، چی می خواهند بفرمایند چون ایشان می فرمایند که:

بخلاف ما إذا و هو الذی فلا یكون الاخبار عن الشیء اخبار عن لازمه إلا إذا كان اللازم بمعنى الاعم

حتى بمعنى الاعم

پرسش: آن بحث دلالت تابع اراده است

آیت الله مددی: به نظرم آن جا شاید مراد ایشان بوده و إلا این که اصلاً، چون لازم می گوید، اگر لازم گفت اصل ملزوم که ثابت

است، بعد هم

بخلاف ما إذا كان اللازم لازماً بالمعنی، و لم یکن مخبراً ملتفتاً إلى الملازمة

خب ملتفت نباشد، کاری ندارد، آن دارد خبر واقع را مطرح می کند، واقع خودش یک لوازمی دارد، این لوازم واقع است.

پرسش: این بحث مدالیل التزامی تابع مدلول تطابقیه است این را بحث کردند

آیت الله مددی: می دانم، این بحث را که ایشان اصلاً قائل هم نیست، حالا تصادفاً خود ایشان قائل نیست، مشهور این است که لازم

نیست تابع آن باشد، ایشان قائل است

.....
بخلاف ما إذا كان اللازم لازما بالمعنى، و لم يكن مخبرا ملتفتا إلى الملازمة

مخبر اصلا کاری به این حرف ها ندارد، مخبر دارد واقع را نقل می کند، واقع یک لازم است مثلا اگر گفت ساعت ده است این دو ساعت هم از طلوع آفتاب گذشته، یک واقع واضحی دارد، یک لازم غیر واضح، با التفاتات مثلا اگر گفت ساعت ده است من یک دفعه یاد می آید که با فلانی قول دادم ساعت ده به فلان جار بروم، اصلا آن آقا ملتفت به این مطلب نیست، آن ملتفت به این نیست، آن قصدش نبود که به من بگوید آقا تو به یک کسی قول دادی ساعت ده برو، اصلا این قصدش نبود، این آثار واقع بار می شود، این که خبر جز عناوین قصديه است من هنوز نفهمیدم، مثلا فرض کنید زید وارد اتاق می شود شما بلند می شوید، می گوئید چرا بلند شدی؟ برای اهانت به ایشان، می گوید من قصدم احترام بود، احترام اهانت این جز عناوین قصديه است، ممکن است یک کسی بلند بشود به عنوان احترام، یک کسی به عنوان اهانت بلند بشود، این هر دو ممکن است، این طبق عناوین، عناوین قصديه اصطلاحا این است دیگه، افراد به قصد فرق می کنند، خود فعل را نگاه نمی کنیم، دو نفر یک کاری انجام می دهد می گوید من قصدم خیر بوده، معروف است که یک کسی در خیابان که رد می شد این سنگ ها را مثلا، سنگ هایی که است کنار دیوار می گذاشت، یک کسی بهش گفت شما از راه چشم دار ها بر می داری و جلوی کور ها می گذاری که از نزدیک دیوار رد می شوند، سنگ ها را جلوی راه کور ها گذاشتی، می گوید من آقا اصلا التفات نداشتم، حالا من این کار را کردم از جلوی چشم دار ها، من به این توجه نداشتم که این سنگ را برداشتم راه چشم دار ها را باز کردم جلوی بی چشم ها گذاشتم، شما هم که الان من گفتم توجه نداشتید که این بیچاره این کارش برای کورها مشکل درست کرد چون آن بیچاره ها از کنار دیوار رد می شوند، خب این را چی می گویند؟ می گویند عناوین قصديه، من قصد اذاء را نداشتم، من قصدم این بود که راه صاف بشود در راه سنگی نباشد اما تو می گوئید این موجب اذیت این آقایان هم می شود، راست هم هست، درست است چون آن ها غالبا از کنار دیوار رد می شوند، این مطلب هم درست است اما قصد من نبود، درست است؟ این قصد من نبود عناوین قصديه این است، درست هم هست، مطلب صحیحی هم هست اما این که من

گفتم ساعت ده است شما گفتید عجب من با فلانی موعد داشتم، بروم، خب می گوید قصد من نبود، خب قصد تو بود یا نبود چه

ارزشی دارد؟ اصلا صحبت قصد مطرح نیست، من نفهمیدم.

فلا يكون الخبر حجة في مثل هذا اللازم لعدم كونه خبرا

خبر نسبی ندارد، من نمی فهمم.

پرسش: مبهم ۲۳:۳۵

آیت الله مددی: اصلا من نمی فهمم این مطلب ایشان را، به هر حال دیگه خیلی اشکال نکنیم

چون به ذهن من می آید که و لذا ذكرنا في محله أن الاخبار عن شيء يستلزم، این انکار ضروری مراد ایشان است یعنی اخبار عن

شيء مرادشان انکار ضروری است

إلا مع التفات المخبر بالملازمة

این بحثش در عروه هم هست، حواشی هم دارند، آقایان طبق قاعده حاشیه دارند، عده ای می گویند مجرد انکار ضروری یکفای

للكفر، عده ای می گویند نه با التفات اما این ربطی به مانحن فيه ندارد، این بحث آثار کفر بار کردن آن مال حالت خود موضوعی

مخبر است، می خواهیم بگوییم کافر است یا کافر نیست، ما دنبال آن هستیم، می گوییم اگر ملتفت نیست مثلا می گوید ما نماز نمی

خوانیم، ملتفت نیست که انکار نماز، انکار رسالت است، ملتفت به این مطلب است، ما برای او حکم به کفر نمی کنیم، این چه ربطی به

مانحن فيه دارد که لازم خبر هم باید التفاتی باشد، قصدی باشد.

پرسش: این بحث را ایشان مگر در مثبتات استصحاب مطرح نمی کنند که لوازم چیست؟

آیت الله مددی: چرا ایشان باید قبول بکند

پرسش: ممکن است شما در لازمه اش اراده نکنید، با استصحابی که انجام می دهید.

آیت الله مددی: حالا عرض می کنم استصحاب یک نکته دیگری دارد، غیر از این است و لذا ایشان می فرماید:

و من جملة ما افاده فی وجه عدم حجية المثبت در باب استصحاب متین اما ما ذکره فی وجه حجیته فی باب الامارات هذا غیر سدید

لما عرفت

علی ای حال ما که اصلا ملتفت نشدیم و اصلا نفهمیدیم.

مطلب دیگری که ایشان می فرمایند، بعد می فرمایند:

و ذکر المحقق النائینی (ره) وجها ثالثا، و هو أن المجعول فی باب الامارات هی الطریقیة و اعتبارها علما بالتعبد

خود آقای خوئی هم قائلند

كما يظهر ذلك من الاخبار المعبرة عن قامت عنده الامارة بالعارف؛

تعبیر به عارف کردند، عارف به این معنا

كقوله (ع): "من نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا... فیکون من قامت عنده الامارة عارفا تعبدیا بالأحكام

ایشان از این راه نقل کردند، شاید در درس نائینی دیدند که نائینی از این راه فرمودند که ما قائل بشویم که وجه حجیت امارات،

تتمیم کشف و جعلها عارفا، لکن آنی که در عبارات خود نائینی در بحث حجیت خبر است به این روایت نیست، بیشتر لا عذر لاحد

من موالینا فی التشکیک فیما یرویه، به آن بیشتر تمسک کرده و من هم از آقای بجنوردی در درس همان را شنیدم و بیشتر هم به آن

افیونس ابن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی، می فرمودند از این حدیث معلوم می شود که قبول خبر ثقة جزء مسلمات بوده، سوال

از صغری است، به نظرم بیشتر روی آن، حالا ایشان می فرمایند این شاید در درس اخیرشان مرحوم نائینی این راه را پیش رفتند

فیکون من قامت عنده الامارة عارفا

آن وقت این عارف تعبدی است

فكما أن العلم الوجدانی بالشیء یقتضی

حالا ایشان تعبیر به یقتضی کردند مرادشان علیت تامه است چون مرحوم آقای خوئی هم حجیت قطع را ذاتی می دانند.

ترتب آثاره و آثار لوازمه، فکذلک العلم التبعیدی الجعلی

راست است، ایشان این مطلب را دارند آن علم جعلی تبعیدی و علم حقیقی ذاتی

بخلاف الاستصحاب؛ فان المجعول فيه هو الجری العملی علی طبق الیقین السابق

این مطلب را این جا هم گفتند اما گفتند و للعلم جهة رابعة، عبارتشان مبهم بود، عرض کردم مطلبی که من نقل کردم، تعجب هم می کنم چطور آقای بجنوردی فرمودند و آقای خوئی نقل نکردند، آن وقت این نکته ای را که من عرض کردم ایشان می خواهند بگویند مجعول در باب استصحاب، جری عملی نیست، روشن شد مجعول در باب استصحاب انکشاف الواقع است، و بعد جری عملی، چون توضیحاتش را عرض کردیم، دیگه تکرار نکنیم، مرحوم نائینی برای علم چهار مرتبه دیدند، مرتبه سوم و چهارم برای استصحاب است که اصل مثبت است، جری عملی تنها مال اصول غیر محرز است، حالا می گویم آقای خوئی چون نوشتند نمی فهمم یا آقای بجنوردی استظهار فرمودند یا بعد از درس بوده، چی بوده، من عرض به هر حال من از آقای بجنوردی این طور شنیدم، آقای خوئی این جا تصریح می کند فان المجعول فيه هو الجری العملی علی طبق الیقین السابق، لکن طبق تصویری که ما کردیم غیر از این بود.

پرسش: آقای بجنوردی دوره وسط بودند یا در دوره اخیر هم بودند؟

آیت الله مددی: به نظر من هر دو بودند چون آقای بجنوردی می فرمودند سال ۱۳۴۳ نجف رفتم، ظاهرا از وقتی که رفتند درس آقاضیا، مرحوم نائینی وفاتشان ۵۵ است، یعنی دوازده سال، عادتاً در آن زمان متعارف بود که دوازده سال درس کسی بروند، عادتاً این متعارف بود، فکر می کنم شاید مثلاً یک مقداری از وسط اما کرارا عرض کردم با آقای بجنوردی صحبت می کردیم ایشان در تقریرات نائینی همین فوائد را ترجیح می دادند، می گفتند این به آرای نائینی نزدیک تر است یعنی کتاب آقای کاظمی لذا هم اگر دقت بکنید من در بحث ها، چون دیدم بعضی آقایان نوشتند مثلاً اجود این جور نوشته و فوائد این جور نوشته، مقایسه می کنند، ما این کار را نکردیم، این روی حساب است، مقایسه نکردن بین اجود و بین فوائد چون بیش از یک مرتبه من شنیدم.

پرسش: اجود متاخر است

آیت الله مددی: بله اجود خب بعد از این است، اجود دوره آخر است

و مرحوم آقای خوئی در وقت نوشتن اجود یعنی شاید بیست هفت و هشت ساله بودند، چون خود مرحوم نائینی که فوت می کنند

آقای خوئی ۲۸ ساله بودند، ۵۵، خود آقای خوئی متولد ۱۷ هستند، در وقت فوت نائینی ۲۸ ساله بودند، اجود را قبل از این نوشتند.

علی ای حال آن چه که من چون از آقای بجنوردی شنیدم ایشان فوائد را ترجیح می دادند لذا ما هم فقط به فوائد اکتفا کردیم، سرّ

اکتفایش این است، فوائد هم این بحث را نداشت، فوائد داشت جعل العلم جهة رابعة، این را از فوائد خواندیم اما توضیح نداده بود، این

توضیحی که من دادم خیلی واضح تر بود و انصافا هم قشنگ بود یعنی خیلی به افکار نائینی می خورد چون نائینی خیلی عرفی و

خیلی دسته بندی و قشنگ صحبت می کند، انصافا در این جهاتش خیلی متمایز است

و حیث أن اللازم لم یکن متیقنا فلا وجه للتعبد فیہ فالفرق بین الامارة و الاصل من ناحية المجعول

به تعبیر آقای خوئی من ناحية الحكم، به تعبیر خود تقریرات، چون ایشان فرمودند بین امارات و اصول فرق است از ناحیه موضوع و

حكم، ایشان این طور مرحوم آقای

و فیہ

آقای خوئی می فرمایند ما این مبنا را هم قبول نداریم

عدم صحة المبنى؛ فان المجعول فی باب الاستصحاب أيضا هو الطريقة

همین طریقت که در باب امارات هست در استصحاب هم هست، عرض کردم یک مشکل بزرگی که این آقایان ما بلکه علمای

اسلامی با آن برخورد کردند که استصحاب یک نوع طریقت دارد این را چکارش بکنیم؟ اگر طریقتش را لحاظ بکنیم اماره می شود،

از آن ور هم می خواستند بگویند اماره نیست.

و اعتبار غیر العالم عالما بالتعبد

حالا البته اعتبار غیر العالم عالما بالتعبد این لا تنقض الیقین بالشک توش در نمی آید این معنا انصافا، فانک کنت علی یقین من وضوئک و لا تنقض، نمی گوید لا تنقض یعنی تو عالمی، به خلاف مثلا فاسمع له و اطعه فإنه الثقة الامین، انصافا تعبیر ادله حجیت امارات با اصول خیلی فرق می کند، خیلی یعنی انصافا.

فإنه الظاهر من الامر ببقاء الیقین

این معنا ظاهر نیست، این ظاهر نیست، من کرارا و مرارا عرض کردم که این نکته را دقت بکنید که اگر مراد از لا تنقض این معنا باشد این معنای کنائی است نه ظاهر، لا تنقض الیقین بالشک یعنی یقین باقی است، یقین باقی است یعنی تو عالمی، متیقن، این معنای کنایی است، مثل زید کثیر الرماد است و إلا لا تنقض الیقین بالشک به خود یقین و شک می خورد، نگفته تو متیقنی که، این خودش مثل اصل مثبت می ماند. خوب دقت بکنید، ایشان می گوید و اعتبار غیر العالم عالما، کجا توش دارد که غیر عالم عالم است، می شود چی؟ کنایه، نگویید ظاهر، حالا ایشان، مگر بفرماید مرادش این است که معنای کنایی ظاهر است، مثل زید کثیر الرماد مثلا و إلا این ظاهر نیست، معنای کنایی نیست یعنی گفته یقین را نقض نکن پس یقین تو باقی است پس تو متیقن هستی، این طوری باید بگوییم دیگه، با این همه تفریعات ادعای ظهور خیلی مشکل است

پرسش: مبهم ۳۳:۲۵

آیت الله مددی: اولاً که تنزیل توش ندارد لا تنقض، بله فإن الیقین حتی آن، إن الیقین لا یُنقض بالشک هم همین طور است، می گوید ظاهرش این است، بگوییم نه مراد إن الیقین لا یُنقض بالشک یعنی الیقین باقی، این طوری بگوییم، باید این طوری بگوییم، لا تنقض چون یقین هست، حالا که یقین هست پس تو متیقنی، دقت فرمودید؟

این را خیلی دقت بکنید مطالبی را که می گویم چون ما بحثمان روی ادله لفظیه خیلی شدید باید باشد، دیگه اشکال نکنید این ها نقل به معناست، چون فرض را بر این گذاشتیم که به الفاظش تمسک بکنیم، ما چون از راه عقلا رفتیم این کار را نمی کنیم اما این آقایانی که از راه خبر رفتند باید دقیقا به الفاظ متعبد بشوند

ایشان می گوید فإنه الظاهر من الامر بابقاء اليقين

امر به ابقای یقین مفادش توسعه یقین و یقین هست، مفادش أنت متیقن، عالم، این طولیت دارد، به نظر من این طور است، حالا اگر،

چون شما می دانید این بحث هایی که الان می شود تعبد نیست، شما هم فکر بکنید ببینید این درست است یا نه؟

فلا فرق بین الامارة و الاستصحاب من هذه الجهة

انصافا مثلا لا تنقض، فإنک کنت علی یقین من وضوئک و لیس لک أن تنقض اليقين بالشک، این با آن روایت افیونس ابن

عبدالرحمن ثقة أخذ عنه معالم دینی؟ قال نعم، انصافا دو تا لسان است، وجدانا دو تا لسان است، این که ایشان می خواهند بفرمایند

این لسان با آن لسان یکی است، هر دو تعبد است و هر دو طریقت را متمیم می کند، من فکر نمی کنم وجدانا نگاه بکنید، افیونس ابن

عبدالرحمن ثقة أخذ عنه معالم دینی؟

پرسش: مبهم ۲۵:۳۵

آیت الله مددی: فرق نمی کند

آن وقت ما در دائره موضوعات، حالا چون شما فرمودید، ما زیاد خبر داریم، روایات متعدد در باب وصیت هست، در باب وکالت

هست، می گوید إن کان المخبر ثقة فيعمل به، تعبیر ثقة دارد، یک وقت یکی از آقایان که در آن دوره های سابق، ده دوازده سال قبل

زحمت کشید یک دفتر مجموعه روایاتی که توش کلمه ثقة بود، خیلی زیاد هم بود، بیست تا، سی تا روایت از تمام این ابواب ما

داریم مثلا وکیل بوده بعد عزلش کرده، می فرماید اگر مخبر ثقة باشد، ما داریم در وصیت که مواردی که شخص بر می گردد، این ها

همه اش در موضوعات است، بهش گفتم، البته این ها مشککش این است که همه اش در موضوعات است و از آن ها حتی در، آن وقت

معروف بین اصحاب هم که خبر ثقة و حتی عدل در موضوعات حجت نیست، باید تعدد باشد، تصادفا آن خبر ها همه اش موردش

موضوعات خارجی است، بله این خبر افیونس ابن عبدالرحمن ثقة أخذ عنه معالم دینی و توضیح هم عرض کردیم، ما این ها را عرض

کردیم معالم دینی مراد در این جا مبانی کلامی و اصولی است، معالم مراد این است، آن چارچوب های کلی، اما این که یونس گفت

لحم ارنب حرام است، گوشت خرگوش حرام است، ما این خبر را قبول نکنیم، این را اصطلاحاً معالم دین نمی گویند چون یونس متهم به قیاس بود در اصول و متهم به بعضی از مذاهب فاسده بود در کلام، این ناظر به این است که آیا یونس اجتهادش درست است؟ آیا یونس مبانی کلامیش صحیح است؟ آخذ عنه معالم دینی؟ معالم این چارچوب های کلی است اما این که گوشت خرگوش حرام است یا حلال است این را اصطلاحاً معالم دین نمی گویند، واضح است که سیاق حدیث این است که آیا، مخصوصاً چون ایشان قمی بود و کان خیل قمیین رایته، چون در قم یونس خیلی بدنام بود، حمله های شدید به یونس در قم می شد، لذا ایشان می گوید من خودم از حضرت رضا پرسیدم، حضرت فرمود نعم، ایشان حجت، ثقة، این چارچوب های فکری ایشان درست است، مبانی ایشان درست است، ایشان اهل قیاس و اهل آن مبانی فاسد در مبانی کلامی نیست.

پرسش: نمی شود استفاده بکنیم؟

آیت الله مددی: نه نمی شود.

فلا فرق بین الامارة و الاستصحاب

من عرض کردم یک مقدار حرف های آقای خوئی را کامل خواندم نسبتاً البته، بیشتر روی این جهت بود که ایشان سعی کرده یک چارچوب فکری کلی بریزد، دیروز عرض کردم مثلاً این مطلب که استصحاب هم مثل لسانش اماره است، فرق نمی کند، این که خیلی خلاف وجدان است انصافاً.

فلا فرق بین الامارة و الاستصحاب من هذه الجهة بل التحقيق أن الاستصحاب أيضا من الامارات

خود استصحاب جز امارات است

و لا ینافی ذلك تقدیم الامارات علیه؛

با این که امارات بر استصحاب مقدم است

لان كونه من الامارات لا يقتضى كونه فى عرض سائر الامارات؛

لازم نیست در عرض آن ها باشد

فان الامارات الاخر أيضا بعضها مقدم على بعض؛ فان البينة مقدمة على اليد

تعجب است، شاید حالا، ید اصل است، اماره نیست اصلاً، شاید حالا نظر مبارکشان، ید فوقش تصرف شماسست، تصرف اثبات نمی کند
بینه را، اماره نیست، شاید نظر مبارکشان این بود که ید را اماره گرفته و إلا ما تا حالا ید را جز اصول محرز می دانستیم، معیارش
هم این است، ما تصرف می بینیم اثبات ملک می کنیم مگر بگوییم تصرف مساوی با ملک است، این که خلاف وجدان است، دزدی
ها تصرف می کنند، دزدی هم می کنند از شیر حلال قشنگ تر مشغول مصرفشان هستند، این که تصرف عینا ملک باشد که خلاف
ظاهر است.

پرسش: ید اماره بر ملکیت است که معروف است

آیت الله مددی: اماره عرفی است، نشانه است، اصل عملی است، در مقابل استصحاب است، یعنی ید تصرف نشان می دهد ملک
است، این نشان دادنش خودش اصل عملی است، معیار این است که اگر شما تعبد دادید چیز زائدی بود، شما اگر گفتید که من دارم
تصرف می کنم، ببینید، خیلی خب شما تصرف می کنید، پس مالک است، این یا باید بگوییم تصرف یعنی ملک یا بگوییم پس مالک
است من آن را مالک می بینم، اگر من مالک می بینم می شود اصل عملی

فإن البينة مقدمة على اليد و حكم الحاكم مقدم على البينة،

حکم حاکم نکته دیگری دارد، برای رفع اختلاف است و اصولاً جای رجوع بینه این طور نیست، یعنی بینه پیش حاکم مطرح بشود
یک حساب است، بینه در خارج یک حساب دیگری است بلکه احتمالاً در حکم حاکم احتمال تصویب دارد که اصلاً حکم واقعی
بشود چون برای حل جامعه است

و الاقرار مقدم على حكم الحاكم

.....

اقرار خودش مشکل دارد، عرض کردم یک دفعه ای هم شاید سه چهار پنج شش جلسه قبل، خود نائینی هم دارد که اقرار خودش مشکل دارد، و إلا اگر اقرار اماره صرف بود در صورت تعارض باید ساقط بشود مثلاً گفت این کتاب که دست من است مال زید است بلکه مال عمرو است، نه نه مال عمرو است، می گویند کتاب را به زید بدهید قیمتش را به عمرو بدهید، این که بینه بشود اماره می شود

پس اقرار یک مقداری جهت اماریت دارد، یک مقداری هم تعبد دارد، و لذا کلام نائینی انصافاً حق است، اقرار یکی از مشکلات است که ما این را چطور توجیهش بکنیم، ظاهراً از باب یک مقدارش اماره باشد، یک مقدارش هم تعبد باشد برای الزام طرف مقابل. پرسش: خاص بر عام مقدم نیست؟ اماره خاص را بر عام مقدم می کردیم

آیت الله مددی: حالا آن بحث دیگری است که چرا اماره بر چیز، ما جور دیگری معنا کردیم.

به هر حال این مطالبی را که ایشان فرمودند الان فعلاً خیلی، البته ما فعلاً مناقشات اجمالی بر مطلب ایشان گفتیم، مناقشات کلی را هم ان شاء الله بعد

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين